

برهان از دیدگاه ابن سینا

دکتر زهرا کاشانیها

عضو هیأت علمی دانشگاه شهید رجایی تهران

چکیده:

متفکران اسلامی برای رسیدن به سعادت دو راه را پیشنهاد می کنند: ۱- طریقه استدلال و برهان اندیشه. ۲- ریاضت و تصفیه نفس. در هر یک از دو مورد ذکر شده، مطابقت با احکام و دستورات شرع شرط لازم می باشد.

برهان از صناعات خمس است که گاه برهان مطلق نامیده می شود و زمانی صناعت برهان، که دارای مقدمات و مبادی ویژه ای است.

بعضی از صاحب نظران برهان را چنین تعریف کرده اند:

برهان عبارت از اقامه دلیل جهت اثبات مطلوب است و به معنای حجت و دلیل است.

نزد منطقیان برهان قیاسی است که مقدمات آن از یقینات باشد، اعم از آنکه از بدیهیات یا اکتسابیات باشد که منتهی به بدیهیات می گردد.

خواجه نصیر الدین طوسی معتقد است: برهان قیاسی بود مؤلف از یقینات تا نتیجه یقینی از او لازم آید، بالذات و باضطرار، زیرا لازم از مقدمات یقینی بالذات باضطرار یقینی بود و در جای دیگر می گوید: پس هر قول جازم که مفید یقین بود بالذات آن را برهان خوانند و هر چه مفید رأیی مشهور یا مقتضی الزامی باشد؛ آن را جدل خوانند و هر چه مفید اعتقادی غیر جازم بود آن را خطابت خوانند و هر چه مفید تخیلی بود آن را شعر خوانند (اساس الاقتباس ص ۳۶۰-۳۴۲) در زمینه های بحثها و استدلالات مختلف فلسفه، از براهین متعددی استفاده می شود، در این مقاله براهینی را که ابن سینا در کتب مختلف خود از جمله اشارات و شفا از آن یاد کرده است و تقریر آن را نیز آورده است، متذکر می شویم.

از جمله برهان هایی را که شیخ الرئیس، ابو علی سینا تقریر نموده عبارتند از:

برهان انضمام است که بر بطلان جزء لایتجزی و جوهر فرد، مورد استفاده قرار گرفته است.

برهان دیگر، برهان طبیق است که بر اثبات تناهی ابعاد اقامه کرده و نیز ابطال تسلسل را نیز اثبات می کند. که برهان انضمام را در فصل اول و دوم نمط اول کتاب اشارات و برهان تطبیق را در فصل یازدهم از نمط اول آورده است.

برهان دیگر، برهان فصل و وصل است که برای اثبات وجود هیولی به کار گرفته شده است؛ که بیان آن مبتنی بر مقدمات چند است که شیخ الرئیس در نمط اول در فصل ششم کتاب اشارات بدان پرداخته است.

برهان بعدی سَلْم (سلمی) که برای اثبات تناهی ابعاد اقامه گردیده است، که مرحوم ابن سینا در فصل یازدهم از نمط اول به آن پرداخته و آنرا تقریر نموده است. برهان صدیقین از دیگر براهینی است که در اثبات صانع و ذات واجب و توحید خداوند متعال به کار گرفته شده است. که در نمط چهارم، فصل بیست و نهم تقریر گردیده است.

برهان قوه نیز برای اثبات وجود هیولی اقامه گردیده است. ابو علی سینا در فصل ششم نمط اول این برهان را به اثبات رسانده است.

برهان اِن و لم (انی و لمی) براهینی است که در اولی از معلول به کشف علت می توان رسید و در دومی از علت پی به وجود معلول می توان برد که به عنوان اشراف و اتقن واحکم براهین از آن یاد شده است. ابوعلی سینا در کتاب شفا فصل هفتم از مقاله ی اول برهان به آن پرداخته است و برهان مسامته و موازات که از براهین اثبات تناهی ابعاد است در نمط اول یازدهم به این برهان پرداخته شده است.

منابع و مأخذ مقاله:

- ۱- دستور العلماء/ قاضی عبد النبی عبدالرسول احمد/ ج ۱ / چاپ اول سه جلدی
- ۲- اساس الاقتباس / خواجه نصیر الدین طوسی / تهران/ ۱۳۲۶هـ
- ۳- اسفار اربعه/ صدر الدین شیرازی(ملاصدرا) چهار جلدی/ چاپ اول تهران/ ۱۳۸۲
- ۴- اشارات و تنبیهات/ ابن سینا/ ج ۱/ ترجمه و شرح دکتر حسن ملکشاهی
- ۵- تهذیب المنطق/ سعد الدین تفتازانی/ چاپ دانشگاه تهران
- ۶- شفا/ ابو علی سینا/ فصل هفتم کتاب
- ۷- مشاعر/ صدرالدین شیرازی(ملاصدرا)/ انتشارات طهوری/ چاپ دوم

کلید واژه ها:

برهان - ابن سینا - اشارات - تنبیهات - شفا - حجت - دلیل - منطق - فلسفه

مقدمه

برهان یکی از صناعات خمس است که گاه برهان منطق نامیده می شود و گاه صناعات برهان می گویند که دارای مبادی خاصی نیز می باشد.

« برهان عبارت از اقامه دلیل جهت اثبات مطلوب است و به معنای حجت و دلیل است. و نزد منطقیان قیاسی است که مقدمات آن از یقینات باشد، اعم از آنکه بدیهیات یا اکتسابیات که منتهی به بدیهیات می شود، باشد.»^۱

خواجه نصیر الدین طوسی می نویسد: « برهان قیاسی بود مؤلف از یقینات تا نتیجه یقینی از او لازم آید بالذات و بالذات و بالاضطرار، زیرا لازم از مقدمات یقینی بالذات و بالاضطرار یقینی بود»^۲ و در چند صفحه بعد، هم او می گوید: «پس هر قول جازم که یقین بود بالذات آن را برهان خوانند و هر چه مفید رأیی مشهور یا مقضی الزامی باشد آن را جدل خوانند و هر چه مفید رأیی مشهور یا مقضی الزامی باشد آن را جدل خوانند و هر چه مفید اعتقادی غیر جازم بود آن را خطا خوانند و هر چه مفید تخیلی بود آن را شعر خوانند.»^۳

خلاصه سخن آنکه: اقامه دلیل بر اثبات مطلوب را برهان یا صناعت برهان خوانند و معنای آن اخص از استدلال است، چه لازم است مقدمات آن از یقینات فراهم گردد؛ و یقینات بر دو گونه است. ۱- بدیهیات

۲- نظریاتی که به بدیهیات منجر گردد و بدیهیات خود شش قسم می باشند:

۱- اولیات ۲- مشاهدات ۳- فطریات ۴- حدسیات ۵- متواترات ۶- تجربیات.

در زمینه های بحث ها و استدلال های مختلف فلسفه، از براهین متعددی استفاده کرده اند که در این مقاله براهینی را که ابن سینا در کتب مختلف از آن یاد کرده است، می آوریم:

۱- برهان انضمام:

ابن سینا در فصل اول و دوم از نمط اول کتاب این برهان را آورده است:

۱- عبد الرسول احمد/ قاضی عبد النبی/ دستور العلماء/ ص ۲۳۶/ ج ۱/ چاپ اول سه جلدی

۲- خواجه نصیر طوسی/ ابو جعفر/ اساس الاقتباس/ ص ۳۶۰/ تهران/ ۱۳۲۶ ه

۳- خواجه نصیر طوسی/ ابو جعفر/ اساس الاقتباس/ ص ۳۴۲/ تهران/ ۱۳۲۶ ه

برهان انضمام، برهانی است که برای بطلان جزء لاتیجزاً و جوهر فرد مورد استفاده قرار گرفته است؛ بدین گونه که، افرادی که به جوهر فرد معتقد هستند، اجزا و احکامی را نیز برای آن متذکر می گردند که با اعتقاد آنها درباره ی اثبات جزء و جوهر فرد سازگار نیست، و آن احکام که مورد پذیرش و تأیید این گروه است، این است:

۱- اجزای تشکیل دهنده ی جسم، خود، جسم نمی باشد.

۲- با اینکه آن اجزاء جسم نیستند، اجسام از آنها هستی می گیرند.

۳- اجزاء تشکیل دهنده جسم به هیچ وجه قبول قسمت نمی کنند، نه به شکستن (کسر) و نه جدایی (قطع) و

نه به انقسام در وهم (مانند انقسام وهمی فلک) و نه به تقسیمات در فرض.

۴- آن جزء که در میان دو طرف واقع می شود مانع برخورد آن دو به یکدیگر خواهد بود.

با توجه به مطالب فوق، در اثبات برهان انضمام گفته می شود: هر گاه چند جزء را به یک جزء ضمیمه کنیم،

دو گونه فرض می توان داشت: ۱- به حجم جزء اول چیزی افزوده شود. ۲- به حجم جزء اول چیزی اضافه

نگردد. این دو فرض را طرفداران اثبات وجود (جزء) عرضه می داریم و از آنان می پرسیم که آیا به حجم جزء

اول چیزی افزوده می گردد یا خیر؟ در صورتی که جواب منفی باشد، تداخل اجسام لازم می آید و نتیجه اش آن

است که تمام جهان جسمانی یک جزء باشد و آن هم که به عقیده آن گروه جسم نیست.

و اگر به حجم چیزی افزوده شود و حجم جزء باکل متفاوت باشد، در آن صورت هر یک از اجزاء حجمی

خواهد داشت و پذیرای قسمت و تجزیه خواهند گردید، ابن سینا در فصل اول و دوم نمط اول کتاب اشارات این

برهان را متذکر گردیده است.

۲- برهان تطبیق

این برهان را فلاسفه برای اثبات تناهی ابعاد اقامه کرده اند و نیز برای ابطال تسلسل نیز به کار برده شده است.

ابن سینا در فصل یازدهم از نمط اول، در بیان شناسایی حقیقت اجسام، در پایان بررسی برهان سلم به سایر

دلایلی که بر اثبات تناهی ابعاد ابراز شده است به این عبارت «وقد تستبان استحاله ذلک من وجوه اخری یستعان

فیها بالحرکه او لایستعان» اشاره کرده است که در بعضی از آن براهین مانند «برهان موازات و مسامته» حرکت

مورد استفاده است و در بعضی دیگر مانند «برهان تطبیق» که نیازی به حرکت نیست و اما برهان تطبیق:

برهان تطبیق یکی از دیگر دلایلی است که بر اثبات تناهی ابعاد آورده شده و خلاصه استدلال چنین است: هر گاه از یک سطح دو خط نا متناهی فرض کنیم و سپس مقدار معینی از یکی از دو خط نا متناهی را در طرف متناهی کم کرده و با امتداد دادن خط ناقص در طرف متناهی، آن را با خط دیگر برابر گردانیم، در این صورت وقتی اجزای این دو خط با هم تطبیق شوند، از دو صورت بیرون نیست: یا تمام اجزای این دو خط ناقص با خط کامل مطابقت می نماید، در این صورت لازم می آید که خط ناقص با خط کامل مساوی و برابر باشد و این امر محال است. و اگر امتداد دو خط با یکدیگر مطابقت نکند بنا بر این فرض، چون از طرف متناهی دو خط با یکدیگر برابرند این نا برابری از طرف نا متناهی خواهد بود و عدم مطابقت در طرف نامتناهی منحصر به این خواهد بود که از خط زاید چیزی بماند که خط ناقص آن زاید را دارا نباشد، در این صورت خط ناقص متناهی خواهد بود و خط زاید هم متناهی است، چه آن هم بر خط ناقص متناهی به قدر متناهی زاید است. و زاید بر متناهی به قدر متناهی، متناهی است.

به عبارت دیگر: هر گاه سلسله ای از علل و معلولات تحقق داشته باشد که هر یک از افراد آن، علت برای لاحق و معلول برای سابق بود، و این سلسله به بی نهایت ادامه یابد و به جایی نرسد، بنا بر این فرض، دو سلسله پدید می آید، یکی تمام علت و دیگری تمام معلول است، و سلسله معلولات از سلسله علل به یکی افزون است. چه جزء اخیر معلول است و علت نیست. با این فرض چون سلسله علل را بر سلسله معلولات تطبیق کنیم به این نحو که مقابل هر جزئی از سلسله معلولات، جزئی از سلسله علل قرار دهیم و سلسله معلولات به جزئی نرسد که فقط معلول باشد و علت نباشد تساوی زاید (سلسله ی معلول) و ناقص (سلسله ی علت) لازم می آید، و بطلان تساوی زاید و ناقص بدیهی است. پس سلسله ی معلولات متناهی است. بنا بر این سلسله ی علل هم متناهی خواهد بود، چه زاید بر متناهی به قدر متناهی، متناهی است. پس سلسله ی علل به جزئی پایان می یابد که فقط علت است و معلول نیست؛ و آن ذات واجب الوجود است. ابن سینا در نمط اول از همین کتاب اشارات به برهان تطبیق پرداخته است.

سوم برهان فصل و وصل

برهان فصل و وصل یکی از براهین اثبات وجود هیولی است و « بیان آن مبنی بر مقدماتی چند است.

الف- هیچ امری مقابل خود را قبول نمی کند یعنی هیچ امری با مقابل خود جمع نمی شود و بنا بر این اتصال که مقابل انفصال است، قبول انفصال نخواهد کرد. زیرا انفصال اگر وجودی باشد، ضد اتصال است و اگر عدمی باشد مقابل اتصال است و اگر از باب تقابل عدم و ملکه باشد در هر حال با اتصال جمع نمی شود.

ب- قابل هر چیز بعد از قبول آن هم باید مانند قبل از قبول موجود باشد و حال آنکه جسم متصل که دارای حالت اتصالی است، بعد از انفصال مانند حالت قبل از انفصال نیست و به عبارت دیگر مانند حالت قبل از قبول نیست. زیرا قبل از عروض انفصال متصل بوده و اکنون منفصل شده است.

ج- بالحس و الوجدان یک موجود متصل واحد را دو نیم می کنیم و از آن دو امر متصل به وجود می آید و نمی توانیم بگوییم که امر متصل واحد معدوم شده است و دو امر دیگری به وجود آمده است که مربوط بدان متصل واحد قبلی نیست، زیرا همان بوده است که اکنون دو نیم شده است و به حکم مقدمه اول، آن چه قبول انفصال کرده است هیأت اتصالیه نیست و نمی تواند هیأت اتصالیه قابل انفصال باشد، زیرا به عینه با مقبول خود که انفصال باشد موجود نیست و حال آنکه به حکم مقدمه دوم، قابل باید با مقبول خود جمع شود، در حالیکه اتصال زایل شده است و اکنون دو جسم شده است و در عین حال آن دو جسم که پدید آمده است، از همان یک جسم واحد قبلی است، نه آنکه جسمی معدوم شده و دو جسم دیگر پدید آمده است. پس در نتیجه آنچه موجب این همانی است، یعنی انتساب دو جسم پدید آمده به یک جسم قبلی است امری باید باشد که ، از جسم واحد قبلی در دو جسم پدید آمده ی بعدی موجود باشد و با اتصال و انفصال هر دو موجود باشد. این امر مسلم صورت جسمیه نیست، زیرا صورت جسمیه به حکم مقدمه دوم قابل انفصال نیست و صورت اتصالیه جسمیه از بین رفته است و دو صورت جسمیه دیگر پدید آمده است. بنا بر این امر باقی را در هر دو حال « هیولی » می نامیم که با متصل

متصل و با منفصل منفصل است. و در هر حال باقی است و قابل کون و فساد و اتصال و انفصال و سایر تحولات و تکونات است.^۱

شیخ الرئیس در نمط اول در فصل ششم چنین می گوید: «بیان چگونگی استدلال بر وجود هیولی در این متن چنان است که اتصال و انفصال؛ دو صفت متقابلند و ظاهر است موصوفی که خود به خود، بالفعل متصل و پیوسته است و این همان صورت جسمیه و یا جسم تعلیمی می باشد و آن غیر از موصوفی است که بالفعل متصل به یکی از این دو صفت نشده ولیکن پذیرای هر دو وصف است، و این مقدمات بدیهی است و نیازی به اثبات ندارد. حال که ماهیت جسم همین حقیقت متصل و پیوسته بالفعل است که فرض ابعاد سه گانه در آن ممکن می باشد. بنا بر این چون با عروض انفصال و جدایی صورت اتصال و پیوستگی از بین می رود و معدوم می شود باید حقیقت جسم از بین برود و معدوم شود و دو جسم یا اجسام دیگری از نو به وجود آید. و چون با عروض انفصال حقیقت جسم از بین نمی رود و ماهیت جسم به حال خود باقی است، باید غیر از صورت جسمیه و جسم تعلیمی که خود به خود پیوسته و متصل است، حقیقت دیگری باشد که اتصال و پیوستگی آن خود به خود نباشد و بتواند اتصال و انفصال را بپذیرد و آن چیزی که با آمدن انفصال و رفتن صورت جسمیه باقی می ماند هیولی است که یکی از دو جزء جسم طبیعی است. پس حقیقت جسم دارای دو جزء می باشد که هیولی و صورت است و همین امر معروض جسم تعلیمی است. این هیولی که پذیرای اتصال و انفصال است با صورت های گوناگون موجود می باشد و صدق قضیه این همانی به آن وابسته است. توضیح اینکه وقتی از یک صورت جسمیه یا جسم تعلیمی با عروض انفصال بالفعل صورت های گوناگون به وجود آید جامع صور مختلف و امری که موجب صحت قضیه این همانی است همان هیولی مشترک است که با دگرگون شدن صور در تمام احوال به یک حال باقی است.»^۲

۱- شیرازی/ صدر الدین/ اسفار اربعه/ ج ۲/ ص ۱۱۹ و ۱۲۰، ۱۳۱، ۱۳۸/ چهار جلدی/ تهران/ چاپ اول/ ۱۲۸۲

۲- ترجمه و شرح اشارات و تنبیهات/ ج ۱/ ص ۵۵/ دکتر حسن ملکشاهی

۴- برهان سلّم (سلمی)

این برهان را جهت اثبات تناهی ابعاد اقامه کرده اند و ابن سینا در فصل یازدهم از نمط اول به آن پرداخته که خلاصه آن را در اینجا نقل می کنیم:

«هر گاه از یک نقطه دو خط را به طور زاویه قائمه یا منفرجه امتداد دهیم در این صورت اگر دو خط نامتناهی باشند می توانیم وترهایی بر این دو خط رسم کنیم و به این ترتیب مثلث هایی به وجود می آید و پیداست که هر وتری که مافوق باشد مشتمل بر امتداد وتر مادون است به اضافه زیادت خاص. حال هر گاه این وترها، نامتناهی فرض شوند - چون دو ضلع مثلث نامتناهی فرض شده- لازم می آید در مرتبه نامتناهی وتری رسم گردد که مشتمل بر زیادات نامتناهی باشد و چون وتر فرض شده میان دو ضلع محدود قرار گرفته است، یا به تعبیر دیگر محصور میان دو حصار است، پس باید متناهی باشد. و اینکه یک چیز هم متناهی و هم نامتناهی باشد، تناقض است. و این تناقض نتیجه فرض بعد نامتناهی است. پس اصولاً بعد نامتناهی محال است»^۱.

۵- برهان صدیقین

برهان صدیقین یکی از براهین اثبات صانع و ذات واجب و توحید خدای عالم است. این برهان طریقه و روش انبیاء و اولیاء است که از وجود؛ اثبات وجود کرده اند و ساده ترین بیان آن این است:

الف- وجود امر واحد عینی و حقیقت بسیط است که اختلاف میان افراد آن به کمال و نقص و غنی و فقر است.

ب- وجود متأصل در خارج بوده و ذومراتب است. با شدت و اضعفیت و شدت و ضعف و مرتبت کمال و غایت شدت آن که اکمل و اتم از آن نیست و متعلق به غیر نبوده و تمام مراتب دیگر متعلق به آن می باشد. مرتبت فوق التمام و مرتبتی است که از لحاظ شدت و قوت و مدت نامتناهی است.

ج- وجود تمام و تام قبل از وجود ناقص و غنی قبل از فقر و وجود قبل از عدم و فعل قبل از قوه است.

۱- شرح و ترجمه اشارات و تنبیهات/ ص ۶۴/ حسن ملکشاهی

د- مرتبت کمال و تمام هر شی عبارت از همان شی است با چیزی زیاد تر و در حقیقت وجود کامل حاوی تمام مراتب مادون خود است که موجودات ناقصه باشند، با امری زیادتر که کمال او است و در نتیجه مرتبت کمال و تمام هر چیزی محتاج به مراتب ناقصه و مادون خود نیست.

ه- وجودات هر دو قسمند یا ناقصند و محتاج به مرتبت کمال خود و یا کاملند و مستغنی از مراتب ناقصه مادون خود، زیرا واجد تمام مراتب است با امری زیاد تر که کمال او است و آن واجب الوجود است و مراتب ناقصه دیگر ممکنات اند و بالجمله وجود یا تام الحقیقه و واجب الهویه است و یا ناقص و محتاج است.

ابن سینا در پایان نمط چهارم در فصل بیست و نهم از کتاب گرانسنگ اشارات این برهان را آورده است.

«تأمل کیف لم یحتج بیاننا لثبوت الاول و وحدانیه، و براءته عن الصمات الی تأمل لغير نفس الوجود؟ و لم یحتج الی اعتبار من خلقه و فعله، و ان كان ذلك دلیل علیه؟ لکن هذا الباب اوثق و اشرف ای اذا اعتبرنا حال الوجود، فشهد به الوجود من حیث هو الوجود و هو یشهد بعد ذلك علی سائر ما بعده فی الوجود . و الی مثل هذا أشیر فی الكتاب الالهی: «سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم، حتی یتبین لهم أنه الحق»^۱ اقول هذا حکم لقوم. ثم یقول: «أولم یکف برّبک أنه علی کل شیء شهید»^۲ اقول: انّ هذا حکم للصدیقین الذین یستشهدون به لا علیه»^۳.

ترجمه:

بیانندیش و تأمل کن که چگونه در اثبات مبدأ اول و وحدانیت و یکتایی وی و پاکیش از عیب ها بیان ما به تأمل چیز دیگر جز خود وجود نیاز نداشت؟ و چگونه بیان ما در این باب به ملاحظه ی مخلوق و فعل او محتاج نشد، و اگر چه آن هم بر وجود او دلیل است. ولیکن این روش محکم تر و شریف تر است. یعنی ملاحظه کردن حال هستی از آن روی که هستی است، بر وجود واجب تعالی گواهی می دهد، چنانکه هستی او بر سایر هستی ها که بعد از او قرار گرفته اند گواهی می دهد و این آیه که: «به زودی نشانه های خودمان را در آفاق و نفس های آنها نشان خواهیم داد تا وجود حق بر آنها روشن گردد». در کتاب الهی به همین مطلب اشاره شده است. می گوئیم: این حکم مخصوص جماعتی است. و بعد از آن می فرماید: «آیا برای اثبات خدا کافی نیست که او بر هر چیز گوا

۱- سوره مبارکه فصلت/ آیه ۵۳

۲- سوره مبارکه فصلت/ آیه ۵۳

۳- اشارات و تنبیهات/ بو علی سینا/ نمط چهار/ فصل ۲۹

است» می‌گوییم: این حکم، حکم آن راستان است که از او گواهی می‌خواهند نه آن که بر او گواهی بجویند. یعنی هستی واجب الوجود را گواه بر سایر هستی‌ها قرار دهند، نه آنکه از هستی سایر موجودات بر هستی او استدلال کنند.

صدر الدین شیرازی می‌گوید: مأخذ این برهان از اشراقیان است در قاعده‌ی نور و لکن بیان آنها طوری دیگر است و بالاخره بعد از این مقدمات گفته شده است که وجودات خاصه مراتب و فیوضات حق‌اند و محتاج به مرتبت کمال حقیقیه عینیّه بسیطه است و اصل و حقیقت تمام مراتب و منبع فیضان وجودات ناقصه‌ی دیگر است و ممکنات پرتویی از فیض و رشح وجود وی‌اند و تمام موجودات در سیر وجودی خود به طرف کمال و تمام و فوق‌التمام می‌روند و هدف آنها نیل به منبع وجود و فیض اقدس و مقدّس الهی و ربوبی است و بالجمله در سیر صعودی و تکاملی خود به طرف مطلق می‌رود که فوق آن کمالی نیست و در مراتب نزول، هر معلولی پرتویی از علت و فیضی از نور الانوار است و عالم و آدم و جهان سفلی و عالم مفارقات و علویات از نفوس و عقول کلیّه و جزئیّه و تبایع فلکیّه و عنصریّه تمام و تمام «وحده لاشریک له گویند» که فرمود: «یا من دلّ بذاته لذاه» و «کلّ قد علم صلواته و تسبیحه» و یسبح لله ما فی السّماوات و ما فی الارض^۱

همان‌طور که در علم منطق بیان شده، بهترین استدلال که از هر نوع خطا و اشتباه مصون است و موجب یقین می‌گردد، استدلال از علت بر معلول است، به همین جهت ابن سینا روش حکمای الهی را روش صدیقین نامیده است.

۶- برهان قوه و فعل

این برهان را برای اثبات وجود هیولی اقامه کرده‌اند، بدین طریق که گویند جسم از آن جهت که جسم است و موجود است دارای حالت و وجود اتصالی است و دارای صورت نوعیه است، که فعلیت آن بدان می‌باشد و او دارای استعداد قبول فصل و وصل و کون و فساد و حالات طاریه‌ی دیگر است، از حالاتی که بالفعل برای او مفقود می‌باشد و در شرائط خاص زمانی و مکانی و معدّات دیگر به طور متعاقب، متوارد بر جسم می‌شوند و بنا بر این هر جسمی را دو جهت است. یکی جهت موجود و وضع فعلی آن و دیگری جهات دیگری که متوارد بر آن

۱- سوره مبارکه جمعه / آیه ۱

۲- شیرازی / صدر الدین / اسفار اربعه / ج ۳ / ص ۳

می شوند که جهت قوت و استعداد آن باشد، یکی جنبه وجود بالفعل و دیگر جنبه امکان و شی از آن جهت که بالقوه است بالفعل نمی باشد. زیرا مرجع قوت بامر عدمی است و مرجع فعلیت به امر وجودی است. پس آنچه جنبه قوت آن است هیولی است و آنچه جنبه فعلیت آن است صورت است.^۱

مرحوم ابن سینا در فصل ششم از نمط اول اشارات این برهان را تقریر کرده است.

« قد علمت ان للجسم مقداراً ثخیناً متصلاً. و انه قد يعرض له انفصال و انفكاك. تعلم ان المتصل بذاته، غير القابل للاتصال و الانفصال، قبلاً يكون هو بعينه الموصوف بالأمرين. فادن، قوه هذا القبول، غير وجود المقبول بالفعل، و غير هیأته و صورته. و تلك القوه لغير ما هو ذات المتصل بذاته الذی عند الانفصال یعدم و یوجد غیره، و عند عود الاتصال یعود مثله متجدداً.^۲

ترجمه

دانستی که جسم دارای مقدار پیوسته ستر (ثخین) است. و گاهی جدایی و گسستگی بر آن عارض می گردد. و می دانی چیزی که خود به خود پیوسته است غیر از چیزی است که پذیرای پیوستگی و گسستگی است، و نمی تواند خود پیوستگی، پذیرای پیوستگی و گسستگی باشد.

بنابراین قوه پذیرای این دو وصف جز پیوسته بالفعل و هیئت و صورت آن چیز دیگری است. و آن قوه پذیرای پیوستگی و گسستگی، خو پیوسته ای نیست که در موقع جدایی نابود و معدوم شود و چیز دیگری بوجود آید و هنگام بازگشت پیوستگی چیزی همانند آن؛ دوبار از نو پدید آید.

در این فصل؛ ابن سینا بر ترکیب جسم از هیولا و صورت استدلال کرده است.

۷- برهان ان

« برهان و دلیل «ان» عبارت از برهان و طریقه ی استدلال از راه معلول جهت کشف علت است و این نوع

برهان؛ برهان اکتشافی است».^۳

۳- اسفار اربعه/ ج ۲/ ص ۱۳۰

۴- اشارات و تنبیهات/ نمط اول/ فص ششم

۱- قاضی عبد النبی بن عبد الرسول/ دستور العلماء/ ج ۱/ ص ۲۳۶

اگر خدا وسط فقط علت تصدیق به ثبوت اکبر برای اصغر باشد ولی در حقیقت علت ثبوت اکبر برای اصغر نباشد چنین برهانی «برهان ان» است. «برهان ان» بر دو قسم است: یکی آن که خدا وسط معلول وجود اکبر باشد و قسم دیگر آن که خدا وسط معلول علت سومی قرار گیرد. اولی در اصطلاح حکما و منطقیین به نام «دلیل» نامیده می شود و قسم دوم نام معینی ندارد.^۱

۸- برهان لم (لمی)

برهان لمی طریقه و روش استدلال از علت له معلول است و بر عکس برهان «ان» است.^۲

مرحوم ملا صدرا در کتاب گرانسنگ «مشاعر» در قسمت خاتمه الرساله چنین می گوید:

«طرق بسوی حق تعالی بسیار است، زیرا که فضایل و جهات وی غیر محدود است «ولکل وجهه هو مولیها» یعنی و هر طریقی را ذو الطریق اوست، و حرکت در آن طریق روشنتر و شریفتر است و محکمتر و متین تر. و از همه براهین محکمتر و شریفتر از برای ذات و صفات و افعال حق، برهانی است که در آن برهان حد اوسط غیر حق نباشد. پس طریق به سوی مطلوب از نفس مطلوب باشد، به جهت اینکه برهان است بر تمام اشیاء زیرا که علت هر چیز برهان است بر آن چیز زیرا که مر از برهان، برهان لمی است، که از علت است بر معلول و حق تعالی علت است از برای همه اشیاء. پس برهان باشد بر تمام اشیاء و خود هر چند علت خویش نیست؛ لکن چون برهان بودن علت بر معلول به جهت اشتغال وی است بر آن به نحو اعلی و اشرف، و به جهت اینکه معلول شانی از شون علت است و ربط محض و فقر بحت است نسبت به علت، پس حقیقت معلول مدرک نگرده مگر به ادراک علت به این طور که معلول مترائی شود در علت به تبعیت علت؛ و هر گاه برهان و طریف عین مبرهن علیه و ذو الطریق باشد، بر ظهور و انکشاف بیافزاید زیرا که ظهور شی در نزد ظهور ذات خویش زیاده است از ظهور شان در نزد ظهور ذی الشان، و ظهور مترائی در نزد ظهور مرئی. و ذلک ظاهر عند من له قدم راسخ فی العلم و العرفان».

۲- فتنازانی / سعد الدین / تهذیب المنطق (ترجمه و تفسیر) / چاپ دانشگاه تهران / ص ۱۹۶ و ۱۹۷

۳- ابو علی سینا / شفا / فصل هفتم از مقاله اول برهان / ص ۷۸ و ۷۹

۱- شیرازی / صدر المتالیهین / اسفار اربعه / ج ۲ / ص ۱۰۳

۲- برهان وسط و طرف

این برهان را گاه برای ابطال جزء اقامه کرده اند و گاه به منظور اثبات تناهی سلسله علل و معلول به کار برده اند و در هر یک از دو مورد بیان و طریقه آن با مورد دیگر متفاوت است.

طریقه بیان آن به منظور ابطال وجود جزء لا یتجزی چنین است که « سه جزء از اجزاء لا یتجزی مفروض را پهلوی هم می گذاریم در این صورت دو شق و دو فرض پیش می آید:

الف- جزء وسط حاجب از تماس و برخورد با دو جزء از دو طرف باشد.

ب- جزء وسط حاجب و مانع از تماس و برخورد دو طرف نباشد، فرض دوم مستلزم تداخل است و معنای تداخل این است که چند جزء یا جسم در یک جزء داخل شوند به طوری که به حجم جزء یا جسم اول یعنی متداخل فیه هیچ افزوده نگردد، این امر محال است. زیرا با این فرض تمام اجسام در یک جز قرار می گیرند و شق اول که فرض حاجب و مانع بودن جزء وسط از تماس است موجب تقسیم و بلکه خود تقسیم است زیرا لازمه اش این است که جزء وسط یک طرفش مماس با یکی از دو جز در دو طرف باشد. و طرف دیگرش با جزء دیگر و این خود تقسیم است.

اما طریقه دوم برای ابطال تسلسل چنین است که گویند: هر گاه سلسله علل و معلول غیر متناهی باشند لازم می آید اوساطی باشد بدون اطراف زیرا هر یک از آحاد و مراتب سلسله وسط است میان سابق و لاحق، از آن جهت که معلول سابق و علت لاحق است، به طور بی نهایت مفروض و هر یک از آنها که بدین سان اند یعنی از جهتی علت و از جهت دیگر معلول باشند و در نتیجه لازم می آید که همه اوساط باشند، در صورتی که هر وسطی را طرفی است، و وجود وسط بدون طرف محال است پس ناچار باید طرفی باشد که خود از جهتی دیگر وسط نباشد، یعنی علتی باشد که خود معلول از چیزی دیگر نباشد و طرف همه اوساط باشد زیرا وسط مضاف طرف است و متضایفان باید متکافئان باشند و محال است وجود وسطی بدون طرف و طرفی بدون وسط»^۱.

و نیز این برهان را شیخ الرئیس در فصل چهارم و پنجم از نمط چهارم در باره اثبات واجب و تناهی سلسله علت و معلول به کار گرفته است و تقریر استدلال چنین است:

«هر چیزی که هم علت و هم معلول است، در حقیقت واسطه است میان دو طرف که یک طرف فقط علت است و طرف دیگر فقط معلول. بنا بر این اگر سلسله ای از موجودات ممکن نا متناهی؛ تحقق پیدا کند، این سلسله هم علت و هم معلول است. پیدا است که این سلسله نسبت به معلول اخیر فقط علت است، ولی از جهت آنکه این سلسله به هر یک از آحاد وابسته و محتاج است و هر محتاجی معلول است، بنا بر این سلسله مفروض هم علت و هم معلول خواهد بود، و هر چه علت و معلول باشد وسط است پس اگر مجموع سلسله به چیزی منتهی نشود که علت باشد و معلول نباشد لازم می آید که وسط بدون طرف تحقق یابد و این محال است.»^۱

۱۰- برهان مسامته و موازات

این برهان یکی از براهین اثبات تناهی ابعاد است. به این بیان که از مرکز کره یک خط متناهی خارج می شود و موازی با آن خط دیگری غیر متناهی از خارج کره رسم می شود و کره حرکت می کند به طوری که خط خارج از مرکز مسامت با خط غیر متناهی خارج از کره قرار گیرد. ناچار باید در خط غیر متناهی نقطه ای باشد که اولین نقطه مسامته باشد و وجود چنین نقطه ای با فرض غیر متناهی بودن خط خارج از خارج مرکز کره محال است. زیرا هر نقطه ای که بر خط غیر متناهی فرض شود که اولین نقطه مسامته باشد، ما فوق آن نقطه دیگری هست که ممکن است آن نقطه مسامته باشد و خط خارج از خارج کره در آن نقطه مسامت شده باشد، قبل از مسامت شدن آن با نقطه زیرین و با فرض غیر متناهی بودن هر نقطه ای را که فرض کنیم فوق آن نقطه ای است که ممکن است اولین نقطه مسامته باشد و فوق آن نیز و در نتیجه نمی توان اولین نقطه مسامته را تعیین کرد و لازم می آید به مسامته حاصل نشود. ابن سینا در پایان بررسی برهان سلم در فصل یازدهم از نمط اول، به سایر دلایلی که بر اثبات تناهی ابعاد ابراز شده است به این عبارت «وقد تستبان استحالة ذلك من وجوه اخرى يستعان فيها بالحركة الاولى لا

یستعان»^۱ اشاره کرده است که در بعضی از آن براهین مانند «برهان موازات و مسامته» حرکت مورد استفاده است و در برخی دیگر مانند «برهان تطبیق» و جز آن نیازی به حرکت نیست.

